

تقریر دفتر استاد سید کاظم مصطفوی «زید عزه العالی» از درس خارج فقه  
استاد سید کاظم مصطفوی؛ 1388/07/27



مسئله اول في المياء، الماء إما مطلق أو مضاف. مطلق و مضاف یک اصطلاح خاص فقهی در باب میاء است. برای شما گفتم مطلق چند تا استعمال دارد: درباره موجودات، مطلق که به کار رود در برابر محدود واقع می‌شود، مطلق و محدود. این از مسائل عقلی و فلسفی است و مطلق به اصطلاح فلسفی، نسبت به موجودات، یک مصداق دارد فقط، لا وجود إلا هو. چون معنای مطلق نامتناهی است. نامتناهی هم بیش از یک مصداق نیست و الا متناهی می‌شود. اصطلاح و استعمال دوم باز هم از اصطلاحات عقلی است. درباره اوصاف انسان به کار می‌رود: وصف مطلق و وصف نسبی. مثال بارزش مانند علم و هنر، فنّ. علم برای انسان یک وصفی است دارای اطلاق، یعنی ارزشش هیچگاه از بین نمی‌رود. در هر جامعه از جوامع انسانی علم ارزش خود را دارد. فنّ و هنر که در اصطلاح علمی می‌گوییم فنّ، فارسی می‌گوییم هنر، محدود به حدودی است. وابسته به شرائطی است. مثلاً فنّ تقویم نصّ، فنّ ویراستاری انشاء فارسی، بستگی به این دارد که در محدوده زبان فارسی واقع شود و الا ویراستاری فارسی اگر در قلمرو انشاء فارسی نباشد، از ارزش می‌افتد. وصف مطلق، علم است، وصف علمی هنر است که ویراستاری را مثال زدیم، اصطلاح دیگر، اصطلاح اصولی است: مطلق و مقید. مطلق و مقید که اصطلاحش را بلدید شرح نمی‌دهم فقط دنبال این هستم که برای شما نکته پیدا کنم. مطلق در اصول شما خوانده‌اید می‌گویم مقدمات حکمت، لازم نیست مقدمات حکمت بگویید. مطلق در اصول به دلالت عقلی، اطلاّش بدست می‌آید، اسمش را می‌گذارند مقدمات حکمت. عام به دلالت لفظی، مطلق به دلالت عقلی. دلیل عقلی در فقه غیر از دلیل عقلی است که در خود معقول به کار می‌رود. معقولات یعنی منطق و فلسفه، در معقولات ادله عقلی، براهین عقلیه است. اصل اوّل معقولات که اصل الأصول و اوّل الاول است اصل تناقض است. ولی در اصول ادله‌ای را که بنام ادله عقلیه بکار می‌برند به طور عمده دو بخش است:

1- ضرورت‌های عقلی که در بحث‌های قبل اشاره شد، آن ضرورت‌های عقلی را در منقول

بدیهیات می‌گویند مثل اولویت و فحوا. درجه دوم عقلیات است که در حقیقت اعتبار فقهی ندارد. بر مجموعه آن عقلیات استحسانات گفته می‌شود، که عبارت است از یک ترجیحاتی که عقل ابتدایی انسان به آن می‌رسد، مثلاً دو نفر مجتهدی متساوی هستند، می‌گویند آن یکی به ما خدمتی کرده است، به مردم خدمت کرده، آن را باید تقلید کنیم. دلیلش یک خدمت شخصی است. این یک دلیل عقلی و یک استحسان است. هیچ اعتبار قانونی و فقهی ندارد. اما در اصول یک دلیل عقلی دیگر به کار می‌رود که داشته باشید، آن از معقولات است ولی از باب کلام، معقولات علم کلام است. مثلاً حسن و قبح عقلی که در اصول می‌خوانیم مثلاً قبح عقاب بلا بیان، عقلی است. اما مسئله کلامی است، کل قضیه را از باب عقل و عقلیات اشاره کردیم نکته هایش را گفتیم. معلوم شد برایتان. الآن اطلاقی که درباره آب بکار می‌رود، بچه معناست، مکرر گفتیم قانون تعرف الأشياء بأضدادها محکم است، الآن این مطلق را در برابر مضاف قرار دادیم، مطلق یعنی آن وصفی که بدون اضافه به شیء دیگر باشد، مضاف یعنی آن وصف و لفظی که با اضافه معنای خودش را القاء کند، معنا را خوب فهمیدیم. مثالش هم مثال خود ماست، یک مرتبه می‌گوییم الماء، ماء آب بدون هیچ اضافه، معنای خودش را می‌رساند، همان جسم دارای سیلان پاک کننده و حیاتی، یک مرتبه می‌گوییم ماء الورد، ماء الزمان اضافه شد، اولی مطلق است، دومی مضاف. در تعریف ماء و اقسام ماء مرحوم صاحب جواهر قدس... نفسه الزکیه، اشارتهایی دارد که به عرض می‌رسد، اول می‌فرماید ماء، خود لفظ ماء را بعضی از محققین که تجزیه و تحلیل می‌کنند و توضیح می‌دهند لزومی ندارد چرا؟ برای این که هیچ لفظی اوضح از خود لفظ ماء، نسبت به دلالت به معنای ماء نیست، شنیده‌اید که توضیح واضح از اصعب مشکلات است. این از این، اما معنای ماء را که توضیح لازم نیست، منتها مکان و جایگاه ماء قابل ذکر است، ماء که یک نعمت بزرگ الهیست در مرحله نشو و در مرحله نمو و در کار تنظیف و تطهیر. در این سه مرحله، مکان و جایگاه دارد و نقش دارد، اول و خلقنا من الماء کلّ شیء حیّ، تمام حیوانات تمام زنده جانها، از آب آفریده شده است. این آیه مکان آب را که می‌گویند از یک سو، از سوی دیگر یک معجزه قرآنی هم هست، الآن هم ثابت و مسلم است، ریشه اصلی زنده جانها در اصل از لحاظ علم آب است. آن موقع که علم نبود تجربه نبود، معجزه قرآن. مرحله دوم این نشو بود، مرحله نمو همان که یک دانه گیاه را می‌بینید از سر زدن تا جوانه زدن تا به بار و بر نشستن به تغذیه و شرب ماء نیاز دارد. همانطوری که خود انسان هم زندگی نیاز به آب دارد، مرحله نمو. سوم بحث فقهی است، مرحله تطهیر و تنظیف، یک کلمه، شیئی است یک ماهیتی است که برای تطهیر و تنظیف آمده است، حقیقتش برای این کار ساخته شده، عجب نعمت بزرگی است. این را که فهمیدیم الآن اقسام ماء به مطلق و مضاف که خوب معلوم شد، معنای مطلق، اثبات اطلاق برای لفظ ماء از چه طریق میسر است؟ علم به وضع پیدا کنیم؟ از عرف پیورسیم؟ از قرآن استفاده کنیم؟ از لغت استفاده کنیم؟ از چه راهی؟ مرحوم محقق حلی رحمه الله علیه می‌فرماید ماء مطلق عبارت است از آن مائی که اسم بر آن، بدون اضافه اطلاق شود. در اصطلاح اصولی یعنی چه؟ یعنی صحت حمل داشته باشد، صحت حمل کافیهست و ماء مضاف، مائی است که بدون اضافه و قید، دلالت بر معنا نکند. مثلاً ماء الزمان، ماء بگوئیم ماء الزمان را مورد دلالت قرار نمیدهد، باید ماء الزمان بگوئید تا ماء الزمان مدلول شود. این را که گفتیم اضافه و اطلاق که خصوصیت این دو قسم

شد، حالا. يك اشكالي پيش مي آيد كه ديروز هم اشاره كرديم، الآن كاملش كنيم و آن اين است كه اين آب مطلق هم اضافه مي شود، ماء البحر، ماء البئر، ماء العيون، اضافه شد. پس اگر فرق بين مطلق و مضاف همين اضافه در لفظ باشد، ماء مطلق هم اضافه مي شود. چه جوابي داريد؟ جوابش چيست؟ مرحوم سيد الخويي، در برابر اين سؤال مطلب را اين طوري جواب مي دهد كه اضافه ماء مطلق، به بحر و عيون لا لتعيين (براي تعيين) است، نه لصحه الإستعمال كه صحت حمل باشد. همان اضافه را اگر بنزيد، كنار ماء بحر ايستاده ايد بگويد ماء، دلالت مي كند بر معنای خارجي، ديگر اضافه، دخل در معنا ندارد، لا لتعيين است. براي اينكه اين مطلب سيد الاستاد را كاملاً كنيم يا يك چيزهايي اضافه كنيم، دقت كنيد نکته هم هست. اضافه دو قسم است:

#### 1- اضافه حقيقيه

2- اضافه لفظيه. اضافه حقيقيه عبارت است از اضافه اي كه مضاف، وجود و تكوّنش وابسته به وجود مضاف إليه است. مثل اينكه ميگويم عبدا... مضاف است. مثال ساده ميگويم ظل الشجره، ظل مضاف است شجره مضاف إليه است. وجود اين ظل وابسته به وجود شجره است. اين اضافه، اضافه حقيقيه است و اين موجود هم موجود مضاف است حقيقتاً. قسم دوم اضافه لفظيه است كه لفظاً كلمه اي به كلمه ديگري اضافه ميشود و اين اضافه فوائدی دارد. وابستگي وجود مضاف به مضاف إليه در كار نيست، فوائد ديگري دارد كه شنيده ايد: اختصاص، تعيين، تصنيف. در اضافه اي كه ما داريم كه به آن ميگويم ماء البحر، اضافه اضافه لفظيه است، يك صنفی براي آب، تعيين ميكند، امّا در ماء مضاف كه ميگويم ماء الرّمان، آن آب، وجودش بستگي به مضاف إليه دارد، خوب فهميديد و بعد از اينكه معنای اضافه حقيقي و لفظي را فهميديم، اضافه لفظيه گفتم براي تعيين و تصنيف مي آيد صنف را مشخص مي كند. باز هم يك نکته بگويم براي آن، چه فرقي است بين نوع و صنف؟ نوع تحديد است بيان حدود است، به وسيله ذاتي و ذاتيات شيء. تحديد شيء به وسيله ذاتي و ذاتيات شيء. مثلاً انسان نوع است، براي انسان تحديد مي كند انسان را، نوع انسان را تحديد مي كند و خودش ذاتي است. و امّا صنف، تحديد شيء هست و تعيين حدود شيء به واسطه اضافه و نسبت به أمر خارجي. مثل اين كه ميگويم انسان الرومي انسان الزنجي، نسبت به يك امر خارجي كه منطقه روم است، اين مضاف ما به آن مضاف إليه كه امر خارجيست اضافه مي شود. صنف تعيين مي كند. بنابر اين ماء البحر صنفی از آب را تعيين كرد و مضاف و اضافه در لفظ و معنا در كار نيست. اين مطلب را شكر خدا كامل گفتيم. يك نکته هم مرحوم صاحب جواهر تعرّض ميكند و بعد تأييد نمي كند، بنيم بعد چه مي شود؟ مي فرمايد كه بعضي از فقهاء اشكال كرده اند كه ماء مطلق اضافه هاي دارد و پس از اضافه ها تعريف كامل نمي شود. از سوي ديگر ماء مضاف هم گاهي بدون اضافه بكار مي رود. شما يك ظرف آب رمان جلوي رويتان هست، مي گوئيد ماء مي گوئيد آب، خوب آب مطلق هم مضاف به كار مي رود، تعريف كامل نبود، خوب اين را چه كار كنيم؟ شما گفتيد صحت حمل ديگر، صحت حمل نتوانست حدود و ثغور را مشخص كند، آن با اضافه به كار مي رود مطلق، و مضاف بدون اضافه بكار مي رود. چه كار كنيم؟ ميگويد بعضيها گفته اند كه صحت سلب را بايد به ميدان آوريد، اگر صحت سلب در كار باشد و معيار قرار بگيرد، تعريف بلا نقص و عيب از كار در مي آيد. در همين مثالها، مثالي كه گفتيم ماء مطلق، ماء البحر به شكل مضاف بكار

میرود، میگوییم سلبش درست است بحر را بزیند، ماء تنها بماند کافیست. در ماء الرمان که ماء گفتید مسامحه می‌گویید، صحت سلب دارد. با دید دقیق می‌توانید بگویید، هذا ليس بماء حقيقة، صحت سلب دارد، اگر صحت سلب در کار باشد، اشکالی در تعریف و در تقسیم بندی مطلق و مضاف به وجود نمی‌آید، ایشان می‌گویند این صحت سلب را بعضی از فقهاء اضافه کرده‌اند ولیکن لازم نیست چرا؟ چون تعریف ما تعریف حقیقی نیست، تعریف لفظیست، سه گونه تعریف داریم، تعریف حقیقی، تعریف حقیقی، تام و ناقص به حد و رسم تام به حد تنها ناقص یا به رسم تنها. و تعریف لفظی داریم و تعریف شرح الإسم داریم، تعریف لفظی عبارت است از تعریف به لوازم و خصائص، برون از حد ذاتیات جنس و فصل. که تعریف حقیقی تعریف به حد و رسم است. تعریف شرح الإسمی پایین تر از تعریف لفظیست، شرح الإسمی از مرز ترجمه یک مقداری جلوتر برویم، ترجمه را چند کلمه توضیح دهیم، شرح الإسمی است، اسم کلمه را توضیح می‌دهد می‌گوید تعریف ما تعریف حقیقی که نیست، می‌فرماید تعریف، تعریف عرفیست. حالا تعریف عرفی یک تعریف جدا در برابر این اقسام هست که گفتیم برایتان یا نه؟ تعریف عرفی همان تعریف لفظی است؟ بدانیم تعریف لفظی، همان تعریف عرفیست، مسامحاتی در کار هست، می‌خواهد مفهوم روشن شود، دیگر اطراد و انعکاس کامل در تعریف لفظی و تعریف عرفی مطرح نیست، از آن جا که تعریف، تعریف عرفیست، همان تعریفی که محقق حلی گفته است، کافیست. صحت حمل و عدم صحت حمل. نیاز به اضافه کردن صحت سلب نداریم. اما سید الخویی رحمه الله در تعریف ماء مطلق صحت سلب را اضافه کرده است که کامل شود، می‌فرماید ماء به ماء المضاف اگر استعمال شود، استعمالش مجازیست، به وسیله قرینه است و صحت سلب دارد. صحت سلب اقوی دلیل بر مجازیت آن لفظ نسبت به این معناست، این قسمت کامل شد. رسیدیم به یک نکته دیگر، یک اشکال خیلی عمده و قوی بنده حقیر با تتبع ناقص ندیدم که فقهاء این را تعرض کرده باشند و آن این است استعمال ماء در اصطلاح قرآن یک استعمالات دیگریست، به این شکل نیست، کلمه ماء به مایعهای دیگری در قرآن به کار می‌رود، ماء دافق، ماء دافق مضاف نیست، اضافه، اضافه لفظیه است، دافق و دافق و جهندگی باعث وجود ماء که نمی‌شود، باعث تعیین وصفش می‌شود، اضافه اضافه لفظی است، ماء حقیقتاً ماء است ماء دافق، مطلب زیاد دارد، ماء در قرآن اضافات زیادی دارد، ماء مسکوب، ماء مهین، ماء حمیم، ماء غدق، ماء ثجاج، ماء منهر، یازده صنف آمده است برای ماء در قرآن که این اصناف در تعریف ماء مطلق و مضاف نیست و بعد هم ماء علی الاطلاق به کار رفته است، به ماء نطفه انسان مثلاً. خوب این را چه کار کنیم؟ یک مشکل مهم، تمام تعاریف ما ماء مطلق و ماء مضاف را به هم ریخت، ماء مطلق ماء دافق است، چه کار می‌کنیم؟ آن توضیحی که این بنده حقیر خدا دارد اگر توجه کنیم، حلّ اصلی مسئله است و آن این است که ما در اصطلاحات معروفمان فقط می‌گوییم اصطلاح لغوی و معنای لغوی و معنای اصطلاحی، یا اصطلاح شرع، یا اصطلاح عرف، اینقدر می‌گوییم. اگر یادتان است در بحث رجال گفته بودیم برایتان که اصطلاح دیگری داریم که عبارت است از اصطلاح قرآن، قرآن یک مصطلحاتی برای خودش دارد که نه لغویست و نه اصطلاح عرفی و شرعی. اصطلاح خودش است. این نکته را که دقت کردید و قلمرو و وادیهای استعمالات الفاظ را سه قسم در نظر گرفتیم، مشکل ما حل شد. می‌گوییم ما با اصلاح شرعی و عرفی کار داریم، در

اصطلاح شرعی و عرفی مطلق و مضاف همین است که محقق حلی و صاحب جواهر می‌گوید. امّا در اصطلاح قرآن، مطلق یک تعبیر دیگری دارد، مختصّ به اصطلاح قرآن است. هر موقع خواستیم طبق مصطلح قرآن در وادی الفاظ قرآن بحث کردیم می‌گوییم ماء مطلق، به اصطلاح قرآن، این استعمالات را دارد. جواب جز این دیگر نیست، راه استخلاص جز این دیگر نمی‌تواند باشد. این مطلب را هم کامل کردیم، چند دقیقه مختصری که وقت داریم، تقسیم مطلق و مضاف را برایتان بگویم. ماء مطلق را اصحاب یا مشهور از فقهاء به سه قسم تقسیم کرده‌اند. گفته‌اند ماء یا جاریست، ماء مطلق،

1. جاری
2. بئر
3. محقون،

محقون از حقن پاکی از طهارت، این تعریف محقون است. ماء جاری، ماء البئر، و ماء المحقون ماء جاری که احکامی دارید و آثاری، چرا تعریف می‌کنیم؟ برای این که هر کدامش آثار شرعی دارد، برای تغییر لون برای نزع و برای تطهیر مرّه و کراراً آثاری دارد، این‌ها بحثش مفصل است سه قسم شد، ماء محقون، دو جزء دارد قلیل و کثیر، کثیرش کرّ است. قلیلش قلیل است کمتر از کر، این سه قسم تعریف مشهور. مرحوم سید چهار قسم کرده است ماء مطلق را. می‌فرماید ماء مطلق یا جاری است، یا بئر، یا محقون، قسم چهارم، نابع راکد، نابع غیر جاری. نابع از منبع، سید الخویی می‌فرماید که تقسیم سید طباطبائی درست است. چرا؟ برای اینکه اندراج نابع به جاری یا به ماء بئر درست نیست، چرا؟ چون آثارشان از لحاظ تطهیر و از لحاظ نزع فرق می‌کند. تعریف نابعه را که ماء نابع عبارت است از آبی که اساس و ریشه دارد در زیر زمین، مثلاً سفره زیر زمینی دارد منتها روی زمین که آمده است در شکل چشمه سار جاری نشده، فقط همانجا هست، محدود سر جای خودش است، ممکن است که شما بگویید کم اتفاق می‌افتد. عیب ندارد اتفاق می‌افتد ولو کم باشد، قلت مصداق دلیل بر انکار حقیقت نمی‌شود. اتفاق می‌افتد، این را که گفتیم، دو تا فرق دارد با ماء بئر: ماء بئر کثرت دارد یک مقدار تحرّکات وضعی دارد یعنی در وضعیت موجود خودش، و زیر زمین در عمق زمین است. عمق زمین تعریف چاه یعنی، عمق زمین حفاری باید شود. ماء نابع روی زمین است بدون حفاری و تحرّک و تحرّکی ندارد سر جایش راکد است، منتها راکد عرفی و نه راکد فلسفی. حرکتهای غیرملموسی که دارد این فرق واقعی این دو تا بود. مشهور، گویا نابع را به ماء بئر محلق کرده‌اند، و نابع همان ماء بئر است دیگر، منبع که دارد ماء بئر هم سر جای خودش است جریان ندارد، نابع هم سر جای خودش است و جریان ندارد. ولی سید الخویی می‌گوید نخیر، تقسیم سید طباطبائی درست است چون احکامش فرق می‌کند، نزحی که درباره بئر آمده است درباره نابع نیست، تطهیر مرّه که از احکام بئر هست از احکام نابع نیست مثلاً. خوب ما این جا خیلی مشکل خاصی نداریم گیر نمی‌دهیم مطلب واضح و روشن است یک چیزی را سید الخویی اضافه می‌کند، می‌گوید که در کنار این میاء، ماء حمام را هم باید بیاوریم که یک قسمی است، از میاء طاهره است. بله در فقه هم آمده است، این میاء طاهره که ماء الحّمّام به آن می‌گویند در اصطلاح فقهی و بحث مفصلی دارد طهارتش، حیاض صغیره است مرتبط به حوض کبیری که به اندازه کر هست یا کل حیاض صغیر با هم

مرتبطند در مجموع به اندازه کر مي شود اين در حمام ها بوده، حالا. ايشان مي فرمايد ممکن است اين منبع اصلي داشته باشد که به ما له ماده وصل باشد يا منبع جعلي وصل باشد، که یک منبع بزرگي تانکر آبي که چند برابر کر هست وصل باشد. فرق نمي کند اينها محکوم به طهارت است. شما حوض کوچکي به اصطلاح حوضچه اي داريد و دست متنجس داخل آن حوضچه، مي خواهيد از اين آب استفاده کنيد. از گوشه اي وصل است به حوض ديگر، تا به کر اين نجس نمي شود. بحث مفصلي هم دارد، تفسير و توضيحاتي دارد ايشان هم اين را اضافه کرده اند. فقهاي ديگري هم اين را گفته اند. منتها ايشان مي گویند اين را در تقسيمات مياء بياوريد که خودش یک نوع یک صنف از اصناف ماء مطلق است که ما اضافه مي کنيم، حقيقت مطلب اين است که ما باکمال ادب و احترام ما اين را بحث نمي کنيم چرا؟ براي اين که خيلي روشن است، فعلاً در جهاني که ما زندگي مي کنيم از اين گونه حمام اثر و خبري نيست، سالبه منتفی به انتفاء موضوع است. اين شکل حمام هاي عمدتاً عراق و نجف بود، من قبلاً در جواني هاييم ديده بودم از آن حوض یک تک حوض بزرگي داشت که چند نفر مي رفتند داخلش و اما از اين قبيل حوضچه ها رسم آن خطه بود. الآن تمام اين ساخت و سازها از بين رفته هيچ مصداقي ندارد همچنان که ما در مکاسب که مي رسيم مي گوييم بحث أمّ الولد را حذف کنيد، ديگر از ام الولد هيچ خبري نيست، يا در شرح لمعه که توصيف کنيم مي گوييم شما که مطالعه مي کنيد، بحث بحث عبيد و اماء را بحث نکنيد، چرا زحمت مي کشيد؟ هيچ مصداقي ندارد همچنين که ما در اصول مي رسيم براي شما مي گوييم رسائل را که بحث مي کنيم ادله انسداد را با آن عرض و طول ديگر بحث نکنيد. اصلاً هيچ زمينه اي در عمل ندارد. ماء حمام را هم با اجازه ديگر مورد بحث قرار نمي دهيم چون سالبه منتفی به انتفاء موضوع است.